

چرا از قرن پنجم هجری تا کنون چراغ علم در اسلام خاموش شده؟

اگر واقعاً علاقه مندیم بفهمیم چرا جهان اسلام که چندین قرن پرچم افتخارات دوران فروغ علم و بالندگی جهان را در دست داشت، اکنون به چنین روزی افتاده؛ اولین و مهم‌ترین کاری که ما را به درک این موضوع نزدیک می‌کند، این است که با تحقیق دقیق علمی دریابیم که چرا آنها در قرون اولیه چنان مشتاقانه علاقه مند به تحقیق در علوم طبیعی بودند که نتیجتاً می‌توانستند دانشمندان و علماء دنیا پسند به جامعه بشریت تحویل دهند، و چه شد که بعد از چند قرن محققى پا نگرفت و بطور کلی چراغ علم در سرتاسر آن دیار خاموش شد که هنوز هم در واقع خاموش است.

تشخیص علت این بیماری اجتماعی لاقلاً به همان اندازه اهمیت دارد که تشخیص یک بیماری صعب العلاج توسط طبیبان حاذق به عنوان قدم اول درمان.

شاید با داشتن منحنی زمانی صعود و نزول پیشرفت علوم در جهان اسلام و تطابقشان با تغییرات و حوادثی که در آن سالها در جامعه بوقوع پیوسته، بتوان ارتباط معنی داری پیدا نمود که با کمک آن و با ملاحظه راهی که اروپائیان بعد از رنسانس رفتند، امکان این پیدا شود که امروز راه علاجی برای عقب افتادگی‌هایمان بدست آوریم. این منحنی را میتوان از ملاحظه دوران حیات دانشمندان پر آوازه ای که نامشان با عصر طلائی اسلام گره خورده است، استنتاج کرد.

این منحنی زمانی به ما می‌گوید که اکثریت قریب به اتفاق دانشمندان اسلامی صاحب نام در واقع از نیمه دوم قرن دوم یعنی در حدود یک قرن و نیم بعد از ظهور اسلام پیدا شدند. و چراغ علم در بین مسلمانان تا قرن پنجم روشن بود. و پس از آن بتدریج تا قرن هفتم به خاموشی کامل فرو رفت. چرا چنین شد؟ این سؤالی است که باید پاسخی منطقی برایش پیدا نمائیم.

به حق باید قبول کرد که تنها راه اصولی شناخته شده برای پیشرفت جوامع، طریق توسعه علم و دانش است و تنها راه امکان توسعه علم و دانش در هر جامعه ای، وجود رفاه نسبی عمومی از نظر تأمین مایحتاج زندگی، وجود آزادی فکر کردن و آزادی تجربه کردن و آزادی توضیح و ارائه یافته‌ها را بدیگران دادن برای برخورد عقاید و صیقل یافتن آنهاست. و این همان راهی بود که خداوند دستورش را در قرآن به پیامبرش داده بود.^۱

مسلمانان قرون اول با داشتن چنین تعلیماتی از قرآن بود: اعراف (۷) : ۱۸۵ ، روم (۳۰) : ۵۰ ، غافر (۴۰) : ۸۲ ، ق (۵۰) : ۶ که به دنبال تحصیل علوم تجربی رفتند و چنان توفیقاتی بدست آوردند. چه شد که بعد از قرن پنجم تدریجاً رونق علم افول کرد؟ آیا اعتقادات مردم نسبت به اسلام تغییر کرد و یا موانعی از خارج دستورات قرآن را تحت الشعاع قرار داد؟

^۱ - آزادی شخصیت از شرک: نحل(۱۶): ۳۶، نساء (۴) : ۴۸ و ۱۱۶، آل عمران(۳): ۶۴، آزادی عقیده: زمر (۳۹) : ۴۱، یونس (۱۰) : ۹۹ ، بقره (۲): ۲۵۶ آزادی بیان: بقره (۲) : ۲۶۰ ، مائده (۵) : ۱۱۲ الی ۱۱۵ . آل عمران (۳) : ۱۰۴ ، آزادی در انتخاب محل سکونت: نساء (۴) : ۹۷ الی ۱۰۰ آزادی در معاملات: نساء (۴) : ۲۹ .

دکتر مهدی فرشاد در جلد اول کتاب " تاریخ علم در ایران " پس از شرح مسوطی در این باب که چگونه هر نوع بحث و فحص علمی و فراگیری علوم غیر دینی و فلسفه در مدارس حوزه خلافت، از جمله ایران ممنوع شده و فقط آموزش مطالب دینی مجاز بود، " آئین مدرسی " (Scholasticism) را به عنوان یکی از عوامل به وجود آمدن این تحول معرفی می نماید و می نویسد: در جهان اسلام خاصه از سده های پنجم هجری به بعد " آئین مدرسی " رونق بیشتری یافت و این رونق به تدریج به اشراف کامل الهیات به طبیعیات انجامید.^۲

جورج سارتون در تاریخ علم، نیز " آئین مدرسی " را عامل افول علمی مسلمین می داند. اما او این آئین را مشکل کلی علم در قرون وسطی معرفی می کند که بر شرق و غرب یکسان سایه افکنده بود. او می نویسد: "پیش از سده دوازدهم میلادی (ششم هجری) یکی از گروههای شرق و غرب، یعنی مسلمانان به طور چشمگیری برتر از دیگران بودند. یعنی مسلمانان در پیشاپیش بشریت قرار داشتند. از سده دوازدهم بعد، به تدریج رجحان به دنیای لاتین (غرب) منتقل شد. ولی این جریان تا سده شانزدهم میلادی کامل نشد. پس از آن، علم در غرب با گامهای بلند شروع به رشد کرد، در حالی که تمدن شرق در حال وقفه ماند، یا حتی رو به زوال گذاشت. اختلافات حرکت دو نوع تمدن شرقی و غربی، پس از آن . . . بطور روز افزونی افزایش یافت. چندانکه پس از اندک زمانی مقایسه میان آن دو سودی نداشت . . . حال بگوئید که این جدائی چگونه آغاز شد؟ . . . توضیح آن بسیار ساده است. مردم شرق و غرب در معرض بزرگ " آئین مدرسی " قرار گرفتند. مردم غرب از آن به در آمدند. ولی شرقیان شکست خوردند. مردم غرب پس از رنسانس علاج رهایی از " آئین مدرسی " را یافتند. یگانه علاج، یعنی روش تجربی را. اما مردم شرق آن را نیافتند، یا آن را کاملاً نشناختند، یا از پذیرفتنش غفلت کردند. خواننده کنجکاو ممکن است باز بپرسد: چرا مردم شرق علاج را نیافتند؟ (سارتون ادامه می دهد): "پاسخ دادن به آن غیر ممکن است"^۳

ولی کار شما جوانانی که بدنبال یافتن علت واقعی خاموشی چراغ علم در جهان اسلام هستیید، در حقیقت همین است که این غیرممکن را، ممکن سازید. از آنجا که هر معلولی حتماً علتی دارد، باید تمرکز را بر پیدا کردن همان علت قرار داد. و بنظر نمی رسد که آن هم اگر فرضاً مشکل باشد، غیرممکن هم باشد. اطلاعاتی که ممکن است بتواند ما را در این زمینه کمک کند، عبارتند از:

۱- امروز با کشفیات شبکه ریاضی در قرآن، از نظر علمی هم، برایمان ثابت می شود که قرآن کلام خداست. و همانطور دست نخورده حفظ شده. بنابراین با اطمینان خاطر به آیاتش به عنوان حقایق محض می نگریم. و آنها را خارج از قضاوتهای ارزشی که اطمینانی به حقیقت بودنشان نداریم، به حساب می آوریم و از آنها به عنوان راهنما استفاده می کنیم.

۲- غربیها با پیدایش رنسانس و غلبه خردگرایی و تجربه گرایی موفق شدند از " آئین مدرسی " خود را نجات دهند.

" آئین مدرسی " یعنی که تمام مسائل زندگی مردم باید توسط شارحین و مفسرین دین حل و فصل شود و راه حلها باید از آن کانال بگذرند و غیر از آن گناه است. یا به عبارت دیگر نه تنها کاربرد تجربه و عقل مطلقاً نمی تواند راهگشا باشد، که گناه هم هست و نباید اجازه داده شود. به همین علت در " آئین مدرسی "، دگر اندیشان عقلگرا را به راحتی میتوان زندیق و کافر شمرد و تکفیر کرد و مهدور الدمشان دانست.

^۲ - نقل قول از زیبا کلام صادق، ما چگونه ما شدیم: صفحه ۲۰۹

^۳ - سارتون، تاریخ علم: صفحه ۶۱ و ۶۲ نقل از زیبا کلام، همان کتاب صفحه ۲۰۹

۳- رنسانس اروپا در واقع چیزی نبود جز این که مردم خود را از زیر یوغ کلیسائیان که خودشان را واسطه بین مردم و خدا می دانستند و عملاً مجری و پاسدار " آئین مدرسی " بودند، نجات دادند و گفتند: ما می خواهیم خودمان خدایمان را بدون واسطه بیرستیم. در حقیقت به تعبیر قرآن خود را از بندهای اسارت آور شرک خلاص کردند و موحد شدند. و طبق وعده رب جلیل، برکات الهی برایشان نازل شد. یعنی استعدادهای خدادادشان فرصت شکوفا شدن پیدا کردند. به دنبال کسب علم و دانش رفتند. و نتیجتاً پشت سرهم موفق به اکتشافات و اختراعات زیادی شدند؛ تا به امروز که اینجا رسیده اند و شاهدیم .

۴- افراد دقیق در طول حیات خود متوجه شده اند که وقتی هرانسانی در هر جایی، احساس بی کسی و بی پناهی نماید و قبول کند که غیر از خدا هیچ یآوری ندارد؛ و قدرت و سیستمی هم در جامعه نیست که آزادی فکر کردن و عمل کردن را از او بگیرد؛ به خود خودش بر می گردد و کارهایی را که هیچ وقت تصورش را نمی کرد که قادر به انجامش باشد، انجام می دهد. " احتیاج مادر اختراع است "، حقاً معنی پیدا می کند. کشورهای غربی در طول جنگهای بین الملل، که شدیداً احساس احتیاج می کردند، بیشترین اختراعات و ابداعات را بدست آوردند. اکثر مردان و زنان خود ساخته ، کسانی بودند که اجباراً خودشان فکر می کردند و خودشان راه حلهای زندگی را پیدا نموده، مشکلاتشان را بر طرف می ساختند. و در غیاب قدرتهای بازدارنده، استعدادهایشان جوانه می زد، رشد می کرد و شکوفا می شد.

۵- اروپائیان از وقتی که مسیحی شده بودند و پیرو چشم بسته ارباب کلیسا، ظاهراً هیچگاه از شرک خلاصی نیافته و نتیجتاً در ظلمت مانده و استعدادهایشان ناشکفته به گور می رفت. بعد از رنسانس و نجات از تسلط کشیشان و به عبارت قرآن نجات از شرک و ایجاد امکان غلبه خردگرایی و تجربه گرایی بود که توفیق موحد شدن و نتایج قانونمندانه آن را که بروز استعدادهای خدا دادشان بود، پیدا کردند. و چون آن را با تقللاً و کوشش زیاد بدست آورده بودند، قدرش را شناختند و رهایش نکردند. باورهایشان دگرگون شد و در واقع مصداق آیه زیر را پیدا کردند که می فرماید:

« . یقیناً خداوند آنچه را مربوط به هر قومی است دگرگون نکند تا آن قوم خود دگرگون شوند. . » (عد۱۳) : ۱۱

۶- مسلمانان - طبق اطلاعی که داریم - از نیمه دوم قرن دوم تا قرن پنجم هجری (قرنهای هشتم تا یازدهم میلادی) که اروپائیان اعصار ظلمت را می گذراندند، با استفاده از نعمت آزادی - تحت تعلیمات قرآن تنها - و دوری از شرک یعنی قبول توحید، توانسته بودند نه تنها از لحاظ اقتصادی و گذران زندگی بلکه از جهات علمی هم سرآمد جهانیان آن روز باشند. افول آنها از قرن پنجم بیعد شروع شد و تدریجاً سیر نزولی داشت تا قرن هفتم که چراغ علم در بینشان بطور کلی خاموش شد.

بنا براین کار مُحقق ما این است که بفهمد چه عامل یا عواملی باعث شدند که مسلمانان از اوج ترقیات علمی تدریجاً افول کنند و ساقط شوند و در حوض ذلت افتاده، همانجا باقی بمانند. آیا عکس جریان رنسانس اروپا در بین مسلمانان پیش آمد؟ یعنی مسلمانان ابتدا موحد بودند و در نتیجه، امکان شکوفاشدن استعدادهایشان فراهم بود و بعد مشرک و از رشد بازنگه داشته شدند ؟ اگر چنین بوده است، کی بوده و چرا شده و اینکه اگر واقعاً چنین بوده است، آیا راه علاجی دارد؟ آیا میتوان امیدوار بود که رنسانسی در جهان اسلام پا بگیرد و مسلمانان از شرک ببرند و دو باره موحد شوند و همانند اروپائیان دوران رنسانس، خود را از " آئین مدرسی " نجات دهند. آزادانه فکر کنند، آزادانه بازده افکارشان را بصورت کتبی و شفاهی ارائه

دهند. نتیجتاً از جزمیت ببرند و به خردگرایی و تجربه گرایی روی آورند و شاید بدین ترتیب به عصرطلائی قرون اولیه اسلام برگردند؟

مورخ انگلیسی "رنان" مؤلف اثر معروف "تاریخ علم کمبریج" می نویسد: "فاتحان مسلمان، با همه شور مذهبی و تعالیم اخلاقی غالباً سختگیرانه خود، در برابر فرهنگهای بومی مفتوحات خویش نسبتاً بردبار بودند. از این رو دربارهایی که بر پا داشتند شاهد آمیزش چشمگیر هنرها و معارف بومی با اسالیب عربی اسلام بود. به این شکل، آنان علاوه بر چیزهای دیگر، علم یونانیان را از شهرهای هلنی (فتوحات مسلمین در منطقه مدیترانه) و فرهنگ ایرانیان را از شهرهای ساسانی به ارث بردند"^۴

با تشویقی که قرآن، مؤمنین را به تدبیر و تفکر واداشته؛ انعام (۶) : ۵۰ ، روم (۳۰) : ۸ ، آل عمران (۳) : ۱۹۱ با مثالهایی که در مورد تحقیق و پیگیری با کاربرد استدلال منطقی برای شناخت خدا از ابراهیم به نمایش گذاشته؛ انعام (۶) : ۷۶ - ۷۹ با طرح سؤالاتی که ابراهیم با جسارت هرچه تمامتر از خدا در مورد اثبات زنده شدن مردگان در روز قیامت نموده که نه تنها او را توبیخ نکرده، بلکه به سؤالش پاسخ مثبت داده و راهنمایی نموده؛ بقره (۲) : ۲۶۰ و علاوه بر همه، او را به دوستی خود برگزیده؛ و لقب "خلیل الله" (دوست خدا) به او داده؛ نساء (۴) : ۱۲۵ و مآلاً او را سرمشق نیکویی برای مسلمانان معرفی کرده؛ ممتحنه (۶۰) : ۴؛ پیروان قرآن تکلیف خود را می دانستند که آزادخواهی و آزاد اندیشی و عقلگرایی و تجربه گرایی و شجاعانه بدنبال کشف حقیقت رفتن و حتی در این مورد هرکسی، حتی خدا را به زیرسؤال بردن، نه تنها قویاً مورد تأیید الهی است، که خلاف آن گناه است. چون خداوند مخلوقش را می شناسد، آزادی او را می خواهد، تا استعدادهایی که به او داده شده، رشد کنند و بارور گردند و امکان خلیفگی خدا و خدمت در راه تکامل برایش فراهم شود. و عیناً به همین خاطر بوده است که فرموده است :

« همه گناهان را اگر بخواهد می بخشد ولی شرک را نمی بخشد. » نساء (۴) : ۴۸ و ۱۱۶

نتیجۀ قهری شرک یعنی که شخص مُشرک مُتکی بدیگرانی غیر از خدا بار آید و از استعدادهای خدادادش بی خبر، آنها را رها و بيمصرف سازد و نتیجتاً آن موجودی را که خداوند آفریده، از شکل بیندازد. در قرون اولیه برای مسلمانان، قرآن راهنما بود و حکمت (کاربرد عقل و استدلال منطقی) دستورالعمل و ابزار تحقیق. و از این جهت استعدادهایشان شکوفا شد و نردبان ترقی را سریعاً بالا رفتند. چیزی بنام حدیث پیامبر، آن هم با تحکم و زور حکومت، در کنار و همسنگ قرآن نبود که تمام امور زندگی - حتی نحوه خوردن و خوابیدن و ... - را برایشان دیکته کند و قدرت تفکر، تعقل و اعتماد به نفس را از آنها بگیرد.

پس چه شد که چنین شد ؟

تاریخ به ما می گوید که در زمان حیات پیامبر احادیثی از قول ایشان نقل و روایت می کردند که اساسی نداشت. بطوری که آن حضرت در صدد تکذیب برآمد و در یک خطابه عمومی پیدایش کذابین و وضاعین را اعلام فرمود. آن گاه برای اینکه معیاری محکم و مشخص معرفی نماید؛ قرآن را معیار صحت و سقم احادیث منقول و منسوبه به خودش قرار داد.^۵ "پیغمبر فرمود که جز قرآن چیزی از من نقل مکنید، و اگر

۴- رنان ، صفحه ۲۸۲ نقل از زیبا کلام صفحه ۲۱۹

۵- مطهری مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران ، چاپ اول : صفحه ۶۵۶

کسی بجز قرآن چیزی از من ضبط کرده است، آن را محو نماید.^۶ “ محمد صلی الله علیه و آله فرمود که پس از من چیزی از من ننویسید. و هرکس که جز قرآن چیزی از من نوشته باشد آن را محو کند ”^۷ پس از پیامبر، تمام خلفای مسلمین (از جمله حضرت علی در مقام خلافت) اکیداً قَدغن کرده بودند که احادیث پیامبر بصورت مکتوب در نیاید و این قَدغن تا حدود صد سال توسط تمام خلفا، بطور جدی حفظ شد و هیچکدام اجازه مکتوب شدن چیزی را بنام حدیث ندادند. تا در خلافت عمر بن عبدالعزیز (۹۹ - ۱۰۱) هجری و توسط او بود که این قَدغن بر داشته شد.^۸ و از آن بعد بود که حدیث نویسی شروع شد. با وجود بر این تا مدت‌ها، قبول کتب حدیث به عنوان چیزی در ردیف قرآن مقبولیت عامه پیدا نکرد. مخصوصاً هیچکدام از فقها و علمای جامعه آن را نپذیرفتند. ولی به هر حال نطفه اولیه نهادینه شدن حدیث به عنوان مأخذ معتبر دینی، توسط خلیفه وقت، منعقد گردید.^۹ و این باعث شد که حدیث نویسان زیادی در طول چندین قرن تدریجاً پیدا شوند (لغتنامه معروف دهخدا اسامی ۲۴۰۰ نفر از آنها را در ۶۰۰ صفحه لغتنامه خود نوشته است^{۱۰}) یقیناً می بایستی مسلمانان در انتظار اثرات مخرب امری که خلاف قرآن و خلاف دستور پیامبر و خلاف عملکرد خلفای راشدین و خلفای دیگر تا یکصد سال انجام شده بود، باشند.

در این زمینه نکته جالب این است که امامان شیعه کلاً در طول مدت ۲۲۰ سال - یعنی از شهادت حضرت علی، تا در گذشت امام حسن عسکری امام یازدهم - هیچکدام بدنبال نوشتن کتاب حدیث و یا حتی تشویق دیگران به نوشتن آن نبودند و برای حل و فصل امور مسلمین، مانند پیامبر، از قرآن و از حکمت یعنی درک معقول خودشان استفاده می کردند. و همینطور بود روش کار فقها و پیشوایان اهل تسنن، یعنی تمام هفت فقیه^{۱۱} مشهور قبل از دوره پیشوایان و چهار فقیه پیشوا^{۱۲} این یازده نفر که بین سالهای ۹۴ تا ۲۴۱ هجری درگذشتند، هیچکدام مبادرت به نوشتن کتاب حدیث ننمودند. کلیه کتابهای حدیث اهل سنت، بعد از فوت رهبران مذاهب چهارگانه شان و کتابهای حدیث شیعیان تماماً بعد از وفات امام یازدهم به رشته تحریر درآمده و احتمالاً امامان شیعه و فقهای اهل تسنن به تبعیت از دستور اکید کلیه خلفای بعد از پیامبر بوده که از نوشتن حدیث خودداری می کردند. و با اینکه عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی قَدغن حدیث نویسی را برداشت، معذالک تألیف کتابهای حدیث معروف موجود در بین اهل تسنن بنام صحاح سته (شش صحیح) یک قرن و نیم بعد یعنی بین سالهای ۲۵۶ تا ۳۰۳ هجری در طول ۴۷ سال بود. و کتابهای

۶- شجاع الدین شفا توضیح المسائل ص ۱۴۶ نقل از صحیح مسلم

۷- همان مأخذ ص ۱۴۶ نقل از شیخ صدوق ابن بابویه در خصال

۸- علامه طباطبائی، قرآن در اسلام، صفحه ۹۶

۹- ممکن است شخص کنجکاوی بپرسد چرا کار عمر بن عبدالعزیز که در واقع آزاد سازی نوشتن حدیث بوده است، در اینجا تقیح شده. در پاسخ باید گفت: خداوند که خالق بشر و از خلقیات ما کاملاً آگاه است تنها گناهی را که نمی بخشد، شرک است. (نساء: ۴/۴۸: ۱۱۶) و مکتوب کردن حدیث در کنار قرآن، تحت عنوان “ کمک برای درک بهتر دستورات الهی ” عیناً کار همان مشرکینی است که بت‌هایشان را برای تقرب به درگاه الهی می خواندند. در حالی که دستور اکید الهی به از بین بردن بت‌هاست و ابراهیم و محمد راکه هر دو بت شکن بودند، به عنوان سرمشق نیکو برای مسلمین معرفی کرده. شخص پیامبر که مکتوب کردن حدیث و سنت را قَدغن نمود و تمام خلفای مسلمین پس از پیامبر که این قَدغن را حفظ کردند، به همین علت اساسی بوده است که بت یا بت‌هایی در کنار قرآن تراشیده نشود.

۱۰- شفا، توضیح المسائل ص ۱۳۹

۱۱- مطهری مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران ص ۶۷۷ (سعید بن مسیب : متوفی سال ۹۱ هجری، ابوبکر بن... بن مخزومی : متوفی سال ۹۴، سلیمان بن یسار : متوفی ۹۴ هجری، عروه بن زبیر : متوفی سال ۹۴، عبیدالله بن... بن مسعود : متوفی سال ۹۸، خارجه بن... انصاری : متوفی سال ۹۹، خارجه بن... بن ثابت انصاری : متوفی سال ۹۹ و قاسم بن... بن ابی بکر : متوفی سالهای بین ۱۰۰ و ۱۱۰ هجری)

۱۲- همان مأخذ، ص ۶۸۰ (ابوحنیفه : متوفی سال ۱۵۰ هجری، مالک بن انس : متوفی سال ۲۰۴، محمد بن ادریس شافعی : متوفی

سال ۲۰۴ و احمد بن حنبل : متوفی سال ۲۴۱)

معروف حدیث شیعیان که چهار کتاب حدیث است و سه جامع حدیثی از سال ۳۲۹ تا ۱۱۹۰ هجری، یعنی در طول ۸۶۱ سال نوشته شدند. و اما چه شد که حدیث نویسی عملاً باب شد و قدرت یافت؟ در دوران حکومت بنی امیه برخلاف دستور اکید قرآن حجرات (۴۹): ۱۳ و بخاطر تعصبی که نسبت به عرب در برابر عجم و قبیله قریش در برابر سایر قبائل عرب داشتند، در دستگاه خلافت و حکومت، "غیر خودی" را راه نمی دادند. و بدین علت نا رضایتی عمومی و مشکلات سیاسی روز بروز بیشتر می شد. و در نهایت، مخالفین آنان موفق شدند با کمک ناراضیان قریش، پس از یک دوره جنگهای داخلی، بنی امیه را از قدرت برکنار نمایند و در سال ۱۳۲ هجری، خاندان بنی عباس را که شاخه ای از مخالفین بنی امیه درون قبیله قریش بودند، به قدرت برسانند.

ولی در وجدان جامعه هنوز حدیث نتوانسته بود جای قرآن را بگیرد. یعنی که تعلیمات قرآن: دستورات کتاب و کاربرد حکمت، در همه شئون مردم و امور حکومت اجرا می شد. به زبان قرآن مردم مؤحد بودند و بُتی در کنار دستورات الهی نتراشیده بودند و نتیجتاً نزول برکات صاحب اختیار جهانیان ادامه داشت.

منصور خلیفه عباسی (۱۵۸-۱۳۶) در سال ۱۴۴ دستور داد تا در کنار دجله در ۳۰ کیلومتری شمال تیسفون پایتخت امپراطوری ساسانیان، قصری ساخته شود و پایتخت اسلام را از دمشق به این شهر جدید یعنی بغداد منتقل نمود. این انتقال تحولات جدیدی را نیز به همراه داشت. از همه مهمتر باز شدن پای ایرانیان به دستگاه حکومت بود. عباسیان از ایرانیان که تجربیات زیادی در کشور داری داشتند، استفاده کردند. خاندان اشرافی و معروف ایرانی برامکه به همراه صدها کاتب، صاحب دیوان، ادیب، دبیر، استاد، طبیب و عالم مدیریت و سازماندهی دستگاه بنی عباس را به دست خود گرفتند.^{۱۳} دستورات قرآن مبنی بر آزادی عقیده و مسئولیت پذیری فرد، هنوز بر کُل جامعه و نهایتاً بر دولتمردان حاکم بود. این موضوع وضعیت فرهنگی - اجتماعی خاصی به بغداد داد. اتکاء بنی عباس به مسلمانان غیر عرب در رویارویی با بنی امیه باعث شده بود که ملیتهای دیگر به مرکز قدرت راه یابند. همراه با سیاستمداران، دانشمندان و متفکرین مختلفی نیز از چهار گوشه امپراطوری گسترده اسلام در آن جمع شده بودند که در میان آنها بعضاً یهودی، مسیحی، زرتشتی و حتی دهری (ماتریالیست) بودند. در چنین فضای آزادی بود که عصر طلائی اسلام شروع به رشد نمود.

عربی زبان رسمی امپراطوری گردید و منابع علمی آن روز جهان به آن زبان ترجمه شد و در اختیار دانشمندان و علاقه مندان قرار گرفت. اولین حرکت نهضت ترجمه در زمان منصور به وجود آمد. ابن خلدون می نویسد: "ابوجعفر منصور نزد ملک روم کس فرستاد تا کتب تعالیم مترجمه را برای وی بفرستد. او کتاب اقلیدس و بعض کتب طبیعیات را فرستاد. مسلمین آنها را خواندند و از مطالب آنها آگاهی یافتند و به اطلاع از ما بقی این کتب و علوم راغب شدند"^{۱۴}. ولی موج گسترده توجه به علم و نهضت ترجمه در زمان مأمون (۱۹۸ - ۲۱۸) به وجود آمد. صفا می نویسد: "در نتیجه نهضتی که به همت مأمون در تمدن اسلامی ایجاد شد، کتب متعددی در منطق، فلسفه، نجوم، ریاضیات، طب، ادب و سیاست از یونانی و پهلوی و هندی و سریانی و نبطی به زبان عربی نقل شد و مبدأ تمام تحقیقات مسلمین در علوم مختلف قرار گرفت. علاقه مأمون به ترجمه و نقل علوم به درجه ای بود که مثلاً به حنین بن اسحاق . . . در ازاء هر کتابی که از یونانی نقل می کرد، هموزن آن زر می داد"^{۱۵}

۱۳- زیبا کلام: صفحه ۲۱۵

۱۴- صفا ذبیح الله، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، چاپ چهارم: ص ۴۰ نقل از زیبا کلام ص ۲۲۰

۱۵- صفا ص ۴۵ نقل از زیبا کلام ص ۲۲۰

در بیست سال حکومت مأمون گسترش علوم به نحو سریعی ادامه یافت و عصر طلایی اسلام شکل گرفت. در زمان دو خلیفه بعدی: المعتصم (۲۱۸ - ۲۲۷) و الواثق (۲۲۷ - ۲۳۲) روال علمی با سرعتی کمتر ولی ادامه یافت. و اما منحنی رونق علمی جهان اسلام از نیمه دوم قرن سوم با به قدرت رسیدن المتوکل (۲۳۲ - ۲۴۷) شروع به افول نمود که تا امروز هم کمر راست نکرده است.

سؤال بزرگ این است که المتوکل چه کرد که چنین زهری را وارد کالبد علمی مسلمانان نمود که تا امروز هنوز از مسمومیت آن خلاص نشده است. مسعودی مورخ اهل سنت در مروج الذهب می نویسد: "چون خلافت به المتوکل رسید امر به ترک نظر و مباحثه در جدل و ترک اعتقاداتی که در ایام معتصم و واثق بر آن بودند، کرد. و مردم را به تسلیم و تقلید فرمان داد و شیوخ محدثین (علماء حدیث) را بتحدیث و اظهار سنت و جماعت خواند. او که میلی عظیم نسبت به اهل سنت و حدیث داشت، مخالفت را با اهل نظر آغاز نمود. متوکل با عقیدت مأمون و معتصم و واثق مخالفت کرد و جدال و مناظره در آراء را ممنوع ساخت و هر که را بدین کار دست زد مجازات نمود و امر به تقلید داد و روایت و حدیث را آشکار کرد.^{۱۶}

اکنون سؤال کاملاً منطقی که می تواند مطرح باشد اینکه آیا فقط جابجائی در قدرت و سلیقه های فردی خلفا سبب شد که منصور و مأمون چنان توفیقاتی در گسترش علم در جهان اسلام داشته باشند و متوکل و جانشینانش در عکس آن مسیر گام بردارند؟ آیا درکنار حکومت هیچ جریان دیگری نبود که بخواهد و بتواند جلوگیری از این تغییر فعالیت های علمی بنماید؟ آیا اگر جامعه و افکار عمومی آمادگی قبول اقدامات منصور و مأمون را نمی داشت، صرف خواستن خلفا چنین توفیقاتی را نصیبشان می کرد و همچنین اگر وجدان اجتماع آمادگی اقدامات متوکل را نیافته بود، او می توانست یکباره چنین کار انقلابی حاوی را علیه طبقه علماء و دانشمندان و بطور کلی خردگرایان عملی سازد؟ وبعد از او هم جانشینانش همان راه را بدون برخورد به مانع، با شدت بیشتری ادامه دهند؟

جامعه شناسان معتقدند تازمانی که هر نوع عقیده ای، خوب یا بد، در بین مردم جا نیفتد و جزء باورهای عمومی و وجدان عامه در نیاید، و جامعه آمادگی قبول آنها را پیدا نکند - که معمولاً زمان لازم برای چنین جا افتادنی چهار تا پنج نسل است - نمیتوان انتظار داشت که توده های مردم پذیرای آن باشند و اگر حکومتها قبل از آمادگی مردم بخواهند چنین کاری را پیاده کنند، قادر نیستند و اگر هم متوسل به زور شوند، دوامی ندارد.

ویلیام جیمز روانشناس آمریکائی می گوید: راه ورسم حکومتها نمی تواند راه و روش توده های مردم را عوض کند.

در مقوله صعود و نزول خرد گرایی در جهان اسلام و اطلاعاتی که از جزئیات تاریخی آن دوره داریم، به نظر می رسد که نطفه خرد ستیزی و قشری گری توسط عمر بن عبدالعزیز در پایان قرن اول هجری بنام خلیفه مسلمین به صورت برداشتن قدغن از مکتوب کردن حدیث منعقد شد و تدریجاً رشد کرد. حدیث سازی و حدیث نویسی باب شد و در مدت یک قرن ونیم حدیثهای جعلی فراوانی ببازار آمد. و چون اکثراً توأم با حکایات و قصه های جالبی بود، جاذب می نمود و در بین توده های مردم خریداران زیادی پیدا کرد. و همگام با ازدیاد آنها، عقل گرایی فروکش نمود و زمینه اقدام متوکل را در جامعه فراهم ساخت. هنجاری که در جامعه، توده های مردم را علاقه مند به احادیث نمود، همان احادیثی بود که می توانست جوابگوی تمام سؤالاتشان باشد و آنها را از تعقل و تفکر که معمولاً زحمت دارد، خلاص می کرد. همین طرز تفکر عامه بر

۱۶ - نقل از صفا صفحه ۱۳۴ نقل از زیباکلام صفحه ۲۲۲

دستگاه حکومتی اثر گذاشت. اقدامات حادّ متوکل - در واقع - نماینده افکار عمومی توده های کثیری از مردم بود. آنهایی که می خواستند با پیروی از احساساتشان که تابع حالت کودکی شخصیتشان بود، خود را از شرّ عقل گرایان نجات دهند و بدنبال هوی و هوس بروند.^{۱۷}

آن چه مسلم است یک شبه و با سرعت نمیتوان به چنان نتایج مخربی رسید. تصادفی نیست که می بینیم اولین کتاب رسمی حدیث اهل سنت بنام صحیح بخاری در همان سالهایی بیرون می آید که متوکل چنان شداد و غلاظ علیه علم و خرد گرائی قداره را از رو بسته بود.^{۱۸} اقدامات متوکل را از این نظر نماینده افکار عمومی و جو ساخته شده سنواتی معرفی می کنم که با بیرون رفتن او از میدان قدرت، همچنان خردستیزی ادامه یافت و شدیدتر هم شد. چرا؟ چون زمینه فکری آن را عمر بن عبدالعزیز از یک قرن و نیم پیش آماده کرده بود. نهالی بود کاشته شد و روز بروز تنومند تر گردید و با اقدامات خواجه نظام الملک در تأسیس مدارس نظامیه و رواج سفت و سخت قصه هائی راست و دروغ که بنام رفتار و گفتار و کردار پیامبر تحت عنوان حدیث و سنت به صورت کتاب در آمده بود - که همه باید تقلید می کردند - از یک طرف و از طرف دیگر شدیداً تحت فشار قراردادن و تعقیب پیروان عقل و حکمت، باعث شد که سنت گرائی "نهادینه" شود. یعنی درست عکس جریان رنسانس اروپا در جهان اسلام پیاده گردد.

و می بینیم که قرآن به عنوان چراغ راهنمای بشریت و ارائه دهنده قوانین طبیعی انسان ها، در این مورد می فرماید:

« زیرا خدا نعمتی را که به قومی ارزانی داشته است دگرگون نسازد ، تا آن قوم خود دگرگون شوند. و خدا شنوا و

دانا است» انفال (۸): ۵۳

در عصر طلائی، جامعه اسلامی درهای خود را بر روی دانشمندان غیر مسلمان باز نموده و بغداد ملجأ و پناهگاهی شده بود برای خیل دانشمندان، فلاسفه و اطبائی که تحقیقات و اندیشه هایشان کلیسائی را غضبناک می کرد و در زادگاه خود امنیت نداشتند. اکنون این روند معکوس گردید.

ذبیح الله صفا می نویسد: (تأکید از صاحب این قلم است) « زبانهای که جلوگیری از بحث و نظر و اعتقاد به تسلیم و تقلید بر اندیشه بحاث مسلمین که تازه در حال تکوین و ترقی بود ، وارد آورد بیشمار و از همه آنها سخت تر آنست که با ظهور این دسته در میان مسلمین، مخالفت با علم و علماء و عناد با تأمل و تدبیر در امور علمی و تحقیق در حقایق و انتقاد آراء علمای سلف، آغاز شد . . . سبب عمده ضعف تفکر و تفضیل نقل بر عقل و تقلید بدون اجتهاد و تمسک به نصوص بدون تعمق در مقاصد آن و بغض و کراهیت نسبت به فلسفه و اجزاء آن و در آوردن متفکرین در شمار ملحدین و زنادقه گردید . اینها نتایجی بود که بعد از اختناق اعتزال بر عقلهای مسلمین چیره گردید و آنچه در کتب بود بر آنچه در عقل محترم است، بر تری یافت و بهمین سبب عالمی که از نصوص دینی و لغویه مطالب بسیار در حفظ داشت، بر عالمی که قلیل الحفظ و کثیرالتفکر بود رجحان یافت و عالم مقلد از عالم مجتهد برتر شمرده شد. و اکرام محدث و فقیه بر بزرگداشت فیلسوف و متفکر فزونی یافت. و در نتیجه فلسفه و سایر علوم عقلی روز بروز از رونق و رواج افتاد. تا بجائی که نظائر محمد بن زکریا (رازی) و ابوریحان (بیرونی) و ابونصر (فارابی) و ابوعلی (سینا) حکم سیمرغ و کیمیا یافتند و جای شخصیتهای بارز طب

^{۱۷} - عیناً جریان چیرگرائی و دشمنی با سرمایه داری که بعد از شهریور ۲۰ در ایران بطور گسترده ای همه جا پیش رفت و وارد وجدان جامعه شد. آن چنان که در ذهن دستگاه شاه ، به عنوان : "سوسیالیسم مظهر عدالتخواهی" ظاهر شد و در ذهن دولتمردان حکومت اسلامی بنام "جامعه بی طبقه توحیدی" اثر گذاشت. بطوریکه علیرغم اصول باورهای که موقعیت و مقام اجتماعی خودشان بر آن نهاده شده بود ، با زور املاک مالکین را از آنها گرفتند و کارخانه های خصوصی و منازل و مستغلات تعداد زیادی از مردم را مصادره کردند .
^{۱۸} - دوران خلافت المتوکل سالهای ۲۳۲ - ۲۴۷ و وفات محمد بن اسماعیل بخاری مؤلف " صحیح بخاری" سال ۲۵۶ است .

و طبیعیات و ریاضییات و منطق و الهیات را فقها و محدثین و مفسرین و متکلمین اشعری و کرامی و جز آن گرفتند.^{۱۹}

^{۱۹} - صفا، صفحه ۱۳۶ نقل از زیبا کلام صفحه ۲۵۲